هو العلیم

حقیقت ولایت در پیروی از اهل‌بیت

از رزق معنوی تا اخلاص در مجلس امام حسین

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب

عرفان ـ جلسه ۱۸۳

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين

و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا ابى‌القاسم محمّد

و على اله الطيّبين الطّاهرين

و اللّعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

اگر نظر شريف رفقا باشد، در مجلس گذشته نسبت به كيفيّت تغذيه و تأثير آن بر مسائل نفسى و روحى و ضرورت رعايت آن در مسير سلوك، مطالبى عرض شد.

حليّت استفاده از نعمات الهى

صحبت در اين قضيّه بود كه ما در آيات قرآن، محذورى از تناول طيبّات الهى نمى‌بينيم و آيات قرآن نسبت به اين مسئله تصريح دارد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾؛[1]

[1] سوره مائده (۵) آيه ۸۷.

این یک آیه است، «طیّباتی را که خدا بر شما حلال کرده است، بر خودتان حرام نکنید، امساک نکنید، دوری نکنید، تصوّر نکنید که این عمل، خلاف مرتبهٔ عبودیّت است، خلاف حالت مسکنت و فقر و نیاز است، خلاف تواضع و فروتنی و مشی به اعتدال است، نه، این طیّبات را خداوند حلال کرده است و هر چیزی را که خداوند حلال کند، کسی نمی‌تواند مانع [استفادهٔ از آن] بشود، کسی نمی‌تواند رادع [استفادهٔ از آن] بشود.»

یا فرض کنید که در یک آیه دیگری، در آنجا هم دارد: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾؛[1] «آن طیبات رزق را، آن رزق طیّب و پاکیزه را، حالا هرچه می‌خواهد باشد، چه کسی حرام کرده؟ چه کسی مانع شده و چه کسی برای دستیابی به آن می‌تواند اعتراض کند و اشکال بگیرد؟»

آماده کردن شرایط رشدِ افراد در امور دنیوی و اخروی، از وظایف حکومت

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۳۲.

مقصود از رزق همهٔ انواع ارزاق است و همه را شامل می‌شود، چه رزق متعارف باشد (که عبارت است از طعام و لباس و پوشاک و منزل و مرکب و آنچه را انسان در این دنیا برای گذران حیاتش، به آن نیاز دارد، همهٔ اینها داخل در همین معنای رزق است.) و همین‌طور رزق شامل آن مکارمی می‌شود که انسان به‌واسطهٔ استعداد خود می‌تواند به آن مکارم علمی برسد و استعداد رسیدن به آن را دارد. مثلاً رسیدن به مراتب علمی، اینها اموری است که خب برای گذران این دنیا لازم است و افراد هم در رسیدن به آن مراتب مختار هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند یک نفر را که دارای استعداد و قابلیّت است، از استفادهٔ این قابلیّت و استعداد محروم کند. یعنی این کار حرام است.

در حکومت اسلام باید نردبان ترقّی برای همهٔ افراد آماده باشد و حتی وسائل و ابزار برای رسیدن به همین مدارج علوم ظاهری هم که برای گذران زندگی بشر لازم است، این باید برای همه به‌نحو تساوی آماده باشد، حالا اگر شخصی خودش

استعداد ندارد، نمی‌تواند به آنجا برسد، خب آن یک مطلب دیگری است، یا شخصی استعداد دارد ولی تمایل ندارد، نمی‌خواهد برسد، بالأخره اختیار با خود انسان است. ولکن تهیّئ بستر و آماده‌سازی مقدّمات برای وصول به مراتب علمی، باید برای همه به‌نحو یکسان باشد. اگر مسئله به کیفیتّی باشد که در این قضّیه، رعایت ملاک نشود، بلکه رعایت روابط بشود، این عمل، حرام است، حرام بیّن و روشن. همان‌طور که در مقابلش هم همین‌طور است، یعنی در اختیار قرار دادن زمینه‌هایی برای افرادی که واجد آن شرایط نیستند: شخصی که استعداد درس خواندن را ندارد، بیایند به او مدرک بدهند؛ شخصی که قابلیّت برای رسیدن به مراتب علمی را ندارد، او را مجهّز کنند به وسایل و ابزاری که برای جامعه خطرآفرین است، این‌هم حرام است. مثل اینکه فرض کنید به کسی که هنوز قابلیّت برای عمل و جرّاحی را ندارد، مدرک این عمل را بدهند و امثال‌ذلک. همهٔ اینها حرام است.

یعنی هر دو قضیّه (آماده نکردن شرایط رشد برای

همهٔ افراد به‌نحو یکسان و اختصاص شرایط رشد برای افرادی که قابلیت ندارند) حرام است. باید برای همهٔ افرادی که استعداد دارند، این مسئله آماده باشد.

معنای کلمهٔ رزق در کلام ائمه و اولیای الهی و تأکید بر بیداری در بین‌الطلوعین

این مسئله، مسئلهٔ رزق است. البتّه یک معنای خیلی بالای دیگری هم برای رزق هست که رزق حقیقی، آن رزق است و در لسان ائمّه علیهم‌السّلام و همین‌طور اولیاء الهی ما می‌بینیم که رزق به آن معنا استفاده و استعمال شده و آن عبارت است از رزق معنوی که به‌واسطهٔ اتّصال بنده از نظر قلب و دل به عالم معنا، برای او حاصل می‌شود که آن مرتبه، مرتبهٔ بالایی است.

مثلاً در روایات و در کلمات بزرگان نسبت به بیداری بین‌الطّلوعین داریم که می‌فرمایند:

«کسی که در بین‌الطّلوعین خواب بماند از رزق آن روز محروم می‌شود»

یا اینکه «ارزاق را در بین‌الطّلوعین تقسیم می‌کنند»[1] یا اینکه «رزق هر بنده را در شب قدر تقدیر

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۲:
«وَ قَالَ الصَّادِق علیه السلام: **"نَومَةُ الغَدَاةِ مَشئومَةٌ تَطرُدُ الرِّزقَ وَ**

می‌کنند.»[1] این معنای رزق، عبارت از همان اتّصال معنوی بنده با پروردگار است که به‌واسطهٔ آن میزان اتّصال، به همان مقدار برای او این مسئله حاصل می‌شود؛ اگر اتّصالش، اتصال سی درصد است، در آن روز وقتی که قرآن را می‌خواند، با سی درصد از فهم خود می‌تواند از قرآن استفاده کند نه بیشتر. اگر فرض کنید که میزان اتّصالش در آن روز شصت درصد است، در عبادت آن روز، شصت درصد این مسئلهٔ تقرّب و توجّه حاصل می‌شود، بیشتر پیدا نمی‌شود، چون چهل درصد را کم آورده است. و اگر

تُصَفِّرُ اللَّونَ وَ تُغَيِّرُهُ وَ هوَ نَومُ كُلِّ مَشئومٍ إنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُقَسِّمُ الأرزَاقَ مَا بَينَ طُلُوعِ الفَجرِ إلَى طُلُوعِ الشَّمسِ فَإيَّاكُم وَ تِلكَ النَّومَةَ.“»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: ”خواب صبح شوم است، روزی را دور می کند و رنگ انسان را زرد و زشت و متغیّر می‌کند و آن خواب اشخاص شوم است. خداوند بزرگ روزی‌ها را بین طلوع صبح تا طلوع خورشید تقسیم می‌کند، پس از خواب این زمان دوری کنید.“» (محقق)

همان، ص ۵۰۴:

«وَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام فی قَولِ اللهِ عَزَّوَجَل: ﴿فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرٗا﴾* قَالَ: **”إنَ المَلَائِكَةَ تُقَسِّمُ أرزَاقَ بَنی آدَمَ مَا بَينَ طُلُوعِ الفَجرِ إلَى طُلُوعِ الشَّمسِ فَمَن نَامَ مَا بَينَهُمَا نَامَ عَن رِزقِه“.»**

ترجمه: «امام رضا علیه السلام در مورد آیه ﴿پس سوگند به آنان که امر را تقسیم می‌نمایند﴾ می‌فرماید: فرشتگان روزی فرزندان آدم را بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب تقسیم می‌کنند، بنابراین کسی در آن فاصله بخوابد از روزی خود خواب مانده است.» (محقق)

*سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴.

[1] الکافی، ج ۴، ص ۱۵۷.

نه فرض کنید که در آن روز رزقش صد درصد است، حالتش در آن روز به‌طورکلّی فرق می‌کند؛ قرآن خواندنش فرق می‌کند، نماز خواندنش تفاوت می‌کند، البتّه این یکی از علل است، علتّ‌های متفاوتی دارد نه‌اینکه مسئله فقط بخواهد به این قضّیه برگردد والّا خیلی‌ها بین‌الطّلوعین بیدار هستند و خیلی کارها هم می‌کنند! این مسئله است.

تقسیم ارزاق معنوی افراد در بین‌الطلوعین و شب قدر

لذا مرحوم آقای حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

«بچّه‌ها را هم در بین‌الطلوعین بیدار کنید زیرا اگر خواب باشند از رزق آن روز محروم می‌شوند!»[1]

آب و نان را که می‌خورند و غذایشان را هم که می‌خورند، این مسائل که خب هست، منظور از رزق در اینجا عبارت است از همان نحوه ارتباطی که در آن روز، در آن ساعت، این ارتباط باید برقرار بشود و به‌واسطهٔ برقرارشدن آن ارتباط، خلاصه ملائکه در بین انسان و بین مبدأ اعلیٰ، آن ربطی را که ایجاد

---

[1] روح مجرد، ص ۱۳۹:
«می‌فرمودند: "فرزندان و اهل بیت را عادت دهید که بین‌الطُّلوعَین بیدار باشند".»

می‌کنند، آن ربط دارای این خصوصیّتی است که از آن به رزق تعبیر آورده می‌شود. لذا ممکن است انسان در آن روز موفق بشود که در بین روز با فردی برخورد کند که این برخورد بسیار تأثیرگذار باشد، اما اگر بین‌الطّلوعین را بخوابد، آن ملاقات حاصل نمی‌شود. این خیلی عجیب است! یا اینکه فرض کنید که قرار است در آن روز انسان موفّق بشود برای اینکه یک صله‌رحم کند، اما اگر آن روز بین‌الطّلوعین بخوابد آن صله‌رحم حاصل نمی‌شود، سنگین است، اگر به او بگویند: «بیا برویم دیدن فلان کس، خوشحال می‌شود»، می‌گوید: حالا حال ندارم، حالا حوصله ندارم. این برای این است که آنجا خراب است، باید برگردد عقب و ببیند که چند درصد به پایش نوشتند: بیست درصد است، سی درصد است، هفتاد درصد است. خلاصه چقدر برای این مسئله در نظر گرفته شده است.

یا اینکه فرض کنید که می‌خواهد برود برای زیارت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها ولی می‌بیند که کشش ندارد، اما مرتب از یک‌طرف می‌خواهد که

برود، اینکه می‌خواهد برود برای آن مقداری است که به او دادند، اگر اصلاً به او نداده بودند، این خواست هم در او نبود، منتفی بود، اصلاً نمی‌خواست برود. ولی از آن‌طرف هم سنگین است، می‌گوید: «حالا وقت زیاد دارد، حالا شلوغ است، آن طرف‌ها شلوغ است، تاکسی دورتر از حرم نگه می‌دارد، باید مقداری از راه را پیاده برویم»، مرتب به مماطله می‌گذراند، این برای همان است، این برای این چیزهایی است که خلاصه یک قضّیه اینجا گیر کرده، یک مسئله در اینجا هست. اگر آن روز رزقش بود، تا فکر زیارت حضرت معصومه می‌آمد یک‌دفعه بلند می‌شد و لباسش را می‌پوشید و مشرف می‌شد، آمادگی دارد، سرحال است، با نشاط است و نسبت به این قضّیه خیلی مجّد است.

لزوم ملاحظهٔ جهات مختلف یک قضیه نه اکتفا کردن به یک جهت خاص

این یکی از معیارهایی است که بزرگان ملاحظه می‌کردند، به‌خصوص من از مرحوم آقا می‌شنیدم که ایشان این مطلب را ملاحظه می‌کردند. و از بزرگان دیگری نیز این مسئله نقل شده که خلاصه انسان باید

همهٔ جهات را در نظر داشته باشد و نمی‌تواند صرفاً به بعضی از جهات اکتفا کند و از جهات دیگر غفلت کند، چه‌بسا اینکه غفلت از جهات دیگر ممکن است که برای او عواقبی بیاورد، مسائلی بیاورد، تبعاتی بیاورد که او را از رسیدن به یک‌هم‌چنین مسئله و مطلبی محروم کند، خود مرحوم آقا هم راجع به این مطلب در صحبت‌هایشان مطالبی را می‌فرمودند، نمی‌دانم رفقا از ایشان شنیدند یا نه؟ ما که از ایشان از این‌گونه مطالب و مسائل می‌شنیدیم. مثلاً یک وقت ایشان می‌فرمودند:

من خطایی را مرتکب شده بودم، (البتّه از روی قصد و تعمد که نبوده) بچّه‌ای را تنبیه کرده بودم، در حالی‌که می‌بایست در آنجا حلم و سعهٔ صدر بیشتری را به‌خرج می‌دادم، بعد هم قصد حرم حضرت موسی بن جعفر علیهماالسّلام در کاظمین را داشتم، ولی دیدم که دیگر رغبت ندارم، یعنی کسالتی برای من حاصل شد ... .[1]

البّته حالا نمی‌دانم که ایشان این را فرمودند یا نه که متوجّه علت این قضیه شدند یا نه؟ [و بعد هم یکی از شاگردان مرحوم آقای حداد به‌نام حاج عبدالزهرا گرعاوی از این جریان خبر دادند که جریانش مفصل است و خود رفقا مراجعه کنند.]

اهمیت فهم و ارتباط دائمی با حقیقت

---

[1] معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۱۶ ـ ۱۲۰.

ولایت

مرحوم آقا رفیقی داشتند به‌نام مرحوم حاج عبدالزهرای گرعاوی ـ خدا رحمتش کند ـ بنده در طفولیّت ایشان را دیده بودم، شخص بسیار متوسّلی بود، اهل ولاء و خیلی محبّ بود و از اصدقاء مرحوم آقای حدّاد بود ولی خب دیگر در یک برهه، خلاصه شیاطین انس و جن کار خودشان را کردند و ایشان مدّتی از اولیاء خدا فاصله گرفت، در عین اینکه حالات و مجالسش خودش را داشت، خیلی عجیب است! قضّیه، قضیّهٔ خیلی عجیبی است! این برای ما خیلی عبرت است! یعنی شما نگاه کنید وقتی که یک شخص مطرود می‌شود و فاصله می‌گیرد، این به معنای این نیست که دیگر فرض کنید که نمازش را هم نخواند! نه، نمازش را می‌خواند و حتّی امام جماعت هم است، روضه‌اش را هم می‌خواند، مجالسش را هم دارد، مجالس روضه دارد، بیا و برو هم دارد، جواب مسائل را هم می‌دهد و امثال‌ذلک؛ همهٔ اینها به جای‌خودش هست، امّا آن طناب قطع شده است! این مسئله است، این چیزی است که باید به خدا پناه برد!

بنده یادم هست در وقتی که آن قضّیهٔ فتنهٔ زمان مرحوم حداد اتفّاق افتاد، خب افراد پیش ایشان هم رفته بودند، جریانی را مرحوم آقا در کتاب روح مجّرد نقل می‌کنند،[1] آن فتنه ایشان را هم گرفت، افراد پیش ایشان رفته بودند و خلاصه شروع کرده بودند به گفتن بعضی از مطالب. البّته خب اینکه افراد پیش ایشان رفته بودند، این بی‌هیچی هم نیست و این‌طور نیست که ما همیشه بخواهیم قضایا را به دیگران نسبت بدهیم، نه، تا خودمان یک چیزیمان نباشد که کسی نمی‌تواند کاری را انجام بدهد، بالأخره یک چیزی بوده، یک مسئله‌ای بوده! می‌گویند: «تا خودت نخواهی کسی نمی‌تواند کلاه سرت بگذارد»، خب سرت را جلو نبر، اگر کسی می‌خواهد کلاه سرت بگذارد خب سرت را عقب بیاور. اینکه ما الآن در ورد لسانمان هست که «تقصیر فلانی نیست، اطرافیان این‌طور هستند، تقصیر فلانی نیست، اطرافیان او خوب نیستند ولی خودش بد نیست»، نه، اینها مسائلی است که واقعیّت ندارد، چرا آن اطرافیان

---

[1] روح مجرد، ص ۵۴۲.

برای کسی دیگر نیستند؟ اگر اطرافیان هستند خب همه جا اطرافیان هستند دیگر. چون آن شخص می‌خواهد که کلاه سرش برود، اطرافیان هم می‌بینند که بستر مناسبی است، خب این کلاه را روی سرش می‌گذارند. ولی اگر شخصی این‌طور نباشد، نمی‌گذارد که اطرافیان، او را در آن مقاصد و منویّاتی که در ذهن دارند، به‌دنبال خود ببرند و به آن غایات برسانند. اجازه نمی‌دهد، می‌فهمد، نیّات را تشخیص می‌دهد، زمینه‌سازی‌ها را خوب می‌فهمد که این شخص که الآن آمده منزل پیش او و دارد حرف می‌زند، این شخص دارد زمینه‌سازی می‌کند؛ آن شخص که الآن دارد می‌آید یک‌هم‌چنین چیزی را می‌گوید، او دارد زمینه‌سازی می‌کند. اگر این را شنید بلند می‌شود می‌رود که خلافش را هم بشنود، مطلب دیگر را هم بشنود که ببیند این شخص که آمده این حرف را زده، آیا درست گفته یا نه این شخص خواسته توجیه کند، خواسته آقا را راه ببرد، خواسته مسئله را مشّوه کند و برای او تشویه به‌وجود بیاورد؟! این قضیّه را می‌فهمد. و من در این مسئله تجربیّاتی را از بزرگان دارم که آنها چطور اجازه

نمی‌دادند که اطرافیان بیایند و رُل را به‌دست بگیرند، خلاصه فرمان را به‌دست بگیرند و به هر جا که قصد دارند ببرند و افکار و تمایلات و بالأخیر تصرّفات و افعال انسان را برطبق آن منویّات خودشان دربیاورند. ایشان ما را خیلی برحذر می‌داشتند، البته همه را، به‌خصوص افرادی که بیشتر در مظنهٔ این قضیّه هستند، خیلی می‌فرمودند که «مواظب باشید که خلاصه کسی نیاید و شما را از آن مرام و منهاجی که دارید با لطائف الحیل دور کند.»

بی‌فایده بودن توسلات بدون فهم واقعی از حقیقت ولایت

ایشان هم بنده‌خدا با اینکه خب خصوصّیاتش را شنیدید، خودتان در کتاب روح مجرّد دیدید، مرحوم آقا فرمودند: «اهل توسّل بود، اهل گریه بود، اهل چه بود»[1] ولی اینها کافی نیست، گریه‌کردنِ تنها، کافی نیست، اینکه این‌همه بزرگان روی آن تأکید دارند که «فهمت کجا رفته؟» این برای این موقع است. گریه

[1] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۲؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۱۶ و ج ۹، ص ۱۱۴.

کافی نیست، روضه خواندن و هیئت و این مجالس و مسجد و منبر و محراب کافی نیست، این مسائل کافی نیست.

شما توسّلاتی را که می‌شود نگاه کنید، این کتاب‌هایی را که در زمینهٔ توسّلات و مسائل معنوی نوشته شده، ببینید که در آنها چه مطالبی نوشته شده است؟ آقا مریدان خودشان را جمع می‌کند، افراد را جمع می‌کند، روضهٔ موسی بن جعفر علیهماالسلام می‌خواند، به‌خاطر چه؟! به‌خاطر اینکه تذکرهٔ کربلا و کاظمین فلان کس درست شود! آیا این خنده‌دار نیست؟! آیا خنده دار نیست؟! خب درست نشود که نشود، مگر موسی بن جعفر فقط در کاظمین است؟! آن موسی بن جعفری که فقط در کاظمین باشد، دو زار نمی‌ارزد، دو قَران نمی‌ارزد. مگر موسی بن جعفر و امام جواد علیهم‌السّلام فقط در کاظمین هستند؟! نفس و ملکوت موسی بن جعفر علیهماالسّلام و امام جواد علیه‌السّلام ارض و سماوات سبع را گرفته است حالا آدم بیاید به امام علیه‌السّلام متوسّل بشود که تذکره درست بشود!

ببینید فهم نیست، آن‌وقت همین‌ها علم غیب هم

دارند، از مطالب غیب هم اطّلاع می‌دهند، ولی فهم وجود ندارد و نتیجهٔ آن می‌رسد به جایی که دیگر بیش از این کشف سرّ نکنیم!

یا مثلاً فلان شخص مرض دارد بنشینیم توسّلی پیدا کنیم؛ امام زمان علیه‌السلام را برویم ببینیم که تذکره درست شود و فلان مشکل حل شود و قرض او داده شود! می‌بینیم که حال و هوای اینها در این مسائل و مطالب دور می‌زند.

این توسّلات و این مسائلی که حاج عبدالزّهرا داشت به جای خود محفوظ، ولی چقدر فهم پیدا کرده بود؟ نسبت به توحید چقدر چشمش باز شده بود؟ در اینجا نسبت به اولیای خدا چقدر معرفت پیدا کرده بود؟ این مسئله، مسئلهٔ مهم است! ادراک او چقدر شده بود؟

عدم فهم مردم، علت ارتداد آنها بعد از شهادت پیامبر

اگر آن فهم بود که دیگر بعد از پیغمبر سه نفر دور فاطمه و علی علیهماالسلام نبودند،[1] بیشتر بودند.

---

[1] الإختصاص، ص ۶:

فهم‌ها کجا است؟! نمازهای پشت پیغمبر کجا رفت؟! آب وضوی پیغمبر را از یکدیگر دزیدن و به صورت زدن و خوردن، کجا رفت؟! این حرف‌ها کجا است؟! سجّاده انداختن و جا گرفتن پشت سر فخر انبیاء و خاتم رسل کجا رفت؟!

این حرف‌ها نیست آقاجان، این مسائل نیست. باید در آن زمانی که پیش پیغمبر [بودی، دنبال فهم نسبت به حقیقت پیغمبر می‌رفتی نه ظاهر پیغمبر.]

من مرحوم آقا را نگاه می‌کردم وقتی که اساتیدشان صحبت می‌کردند، ایشان چطوری در چشمانشان نگاه می‌کردند تا حرف را دربیاورند، چطوری دقیق می‌شدند تا مطلب را بیرون بکشند و مسئله را دربیاورند.

اینهایی که دور رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌نشستند تا رسول خدا برایشان صحبت کنند، پای منبر می‌نشستند تا ایشان صحبت کنند، رسول خدا این حرف‌ها را می‌زدند و اینها گریه می‌کردند،

«عَن بُرَیدِ بنِ مُعَاوِیَةَ عَن أبی‌جَعفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: **"ارتَدَّ النَّاسُ بَعدَ النَّبیِّ صلّی الله علیه و آله و سلّم إلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ المِقدَادُ بنُ الأسوَدِ وَ أبوذَرٍّ الغِفَارِیُّ وَ سَلمَانُ الفَارِسیُّ ثُمَّ إنَّ النَّاسَ عَرَفوا وَ لَحِقوا بَعد".»**

گریه می‌کردند! آقاجان پس این گریه از کجا می‌آید؟! رسول خدا وقتی که آن قضّیهٔ روز قبل اتفّاق افتاد و فرمودند: «اگر کسی طلبی دارد و شکایتی دارد بیاید» بعد آن شخص بلند شد و گفت:

«در فلان جا شما خواستید که عصا را به شترتان بزنید و آن عصا به من خورد و حالا باید همان عصا را بیاورید تا من با آن قصاص کنم و...»،[1]

جریان آن را به خاطر دارید دیگر، بعد همین‌طور منادی گفت: «رسول خدا می‌گوید: "هر کسی که شکایت دارد بیاید، هر کسی که دعوایی دارد، هر کسی که مطالبه‌ای دارد بیاید".» مردم هم گریه می‌کردند که رسول خدا دارد چه می‌کند! ده پانزده ساعت بعد وقتی که هنوز جنازهٔ پیغمبر روی زمین بود، همه رفتند سقیفه! پس آن گریه‌ها کجا رفت؟! چرا دارید سقیفه می‌روید؟! آن گریه‌ها چه شد؟! دیروز که داشتید گریه می‌کردید! همهٔ مجلس داشتند گریه می‌کردند، اوه اوه اوه! شما یک عروسک را هم که کوک کنید اوه اوه می‌کند. عروسک درست می‌کند و کوکش می‌کنند، می‌خندد، باطری در آن

---

[1] روضة الواعظین، ج ۱، ص ۷۳؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۲۳۵.

می‌گذارند گریه می‌کند، دراز می‌شود، راست می‌شود. پس این گریه‌ها چه شد؟! پس این قضّیه چه شد؟! این قضایا به کجا رسید؟!

ای کسی که دیروز پای صحبت پیغمبر داشتی گریه می‌کردی، آن‌وقت **«انّی تارك فیکم الثقّلین»**[1] را که پیامبر در همان جا و در همان مجلس و روی همان منبر فرمودند، آیا یادت می‌رود؟! عجب! آیا یادت می‌رود؟! همهٔ اینها به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر این است که تمام این گریه‌ها کشک است، کشک است، البته نه کشک خوب. کشک اقسامی دارد: بعضی کشک‌ها خوب هستند، بعضی‌ها قلابی و تقّلبی هستند، کشک‌های چینی هستند، اینها قّلابی هستند، کشک‌های خوب کشک‌هایی است که در همین جا درست می‌کنند، همین جا به آن می‌رسند، موادّش، شیرش. یک کشک قّلابی هم داریم که اسمش که کشک است، حالا اگر از جای دیگر هم بیاید که کشک‌تر می‌شود! اشکک می‌شود، افعل التّفضیل می‌شود!

---

[1] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴۷.

تمام این روضه‌ها و تمام این گریه‌ها، کشک است! نمی‌خواهم بگویم همهٔ آنها، نه، همین اغلبّیت آن، همه این‌طور نیست، استثناء هم دارد. آن گریه‌ای که تو باید آن روز پای منبر پیغمبر می‌کردی، آن گریه بر مظلومیّت پیغمبر بود، آن گریه از روی فهم بود نه آن گریه که الآن رسول خدا دارد می‌گوید: «هر کسی که مطالبه دارد، هر کسی که شکایت دارد، بلند شود بیاید و شکایتش را بگوید»، خب این که چیزی نیست، پیغمبر کار مهمّی نکرده، کاری نکرده، بسیارخوب، رسول خدا است که خب باشد، ممکن است که رسول خدا فرض کنید که حالا این عصا را برداشتند به شترشان بزنند حالا به یک نفر هم خورده، حالا می‌فرمایند: «بیا این کار را بکن (قصاص کن)»، حالا ما خیال می‌کنیم که این شقّ القمر است! رسول خدا دارد می‌فرماید: «کسی که مطالبه دارد بیاید...»

ببینید! ادراک مردم را می‌فهمید که چیست؟! همین الآن اگر بنده بیایم یک‌هم‌چنین کاری بکنم، فردا در اینترنت می‌زنند که آقای طهرانی گفته: «هر

کسی مطالبه دارد بیاید...»

این دیگر چیست؟ خب می‌خواهی بمیری بمیر دیگر. دیگر این‌همه روضه‌خواندن و این بساط‌ها را ندارد! اما برای مردم اینها ارزش دارد! در حالی‌که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که نیامد تواضع کند. رسول خدا که نیامد در آخر عمری، غریبم‌بازی دربیاورد! رسول خدا که نیامد مظلوم‌نمایی کند! می‌دانید مظلوم‌نمایی چطوری است دیگر! مظلوم‌نمایی بلد هستید دیگر! مظلوم‌نمایی، مردم هم قشنگ گریه می‌کنند! رسول خدا که نیامد این کار را بکند! نه، واقعیّت این است که دارد از دنیا می‌رود و نمی‌خواهد حقّی از کسی بر گردن او باشد. بفرمایید، پیامبر با این عمل، هم‌چنین کار مهمّی انجام نداده است. [این کار که گریه کردن ندارد و نشانهٔ مظلومیت پیامبر هم نیست.]

مظلومیت پیامبر و ائمه در عدم فهم مردم از حقیقت ولایت است

مظلومیّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله این است که فردا سه نفر دور علی علیه‌السلام نمی‌مانند! این مظلومیّت است، باید برای این قضّیه گریه کرد.

باید به این مسئله فکر کرد که این پیامبر که الآن دارد می‌رود، بیست وسه سال برای این مردم زحمت کشیده، سنگ در پیشانی او خورده، دندانش شکسته، زخم بر بدنش وارد شده، در همهٔ جنگ‌ها او به دشمن نزدیک‌تر بوده، همین پیغمبر در غزوات به دشمن از همه نزدیک‌تر بوده، این حرف بنده نیست، این حرف امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که حضرت می‌فرمایند: **«كانَ أقرَبُ الى العدوِّ مِنّا»**؛ از همهٔ افراد، او به دشمن نزدیک‌تر بود و ما در کوران جنگ و در گرداگرد جنگ **«كنّا نَلجَأُ بِرسول الله»**؛ به رسول الله پناه می‌بردیم، یعنی می‌رفتیم دور و بر حضرت که از حضرت نیرو بگیریم، از نفَس حضرت، از خود وجود حضرت نیرو بگیریم، ببینیم که رسول خدا در کنار ما است و جان بگیریم. این حرف امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است، بروید ببینید.[1] خودش در خانه نمی‌نشست و به افراد بگوید که بروید، بروید! خودش از همهٔ افراد به دشمن نزدیک‌تر بود، در عین حال که رسول الله هم بود، در

---

[1] نهج البلاغة، (صبحی صالح)، ص ۵۲۰.

عین حال که حکومت هم دستش بود، ولی در عین حال از همهٔ افراد به دشمن نزدیک‌تر بود. این چه بود؟ این مرام حضرت بود.

تمسک به ولایت، اساس حکومت اسلام

آن‌وقت این مردم به جای اینکه بیایند و به این مسئلهٔ اساسی، رکن اسلام و محور این حرکتِ حکومت اسلام و عمود خیمه که عبارت از تمسّک به ثقلین، تمسک به اهل‌بیت علیهم‌السلام است، «انّی‌تارکٌ»، این را رها می‌کنند و برای اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مطالباتش را از مردم می‌خواهد، برای این گریه می‌کنند! این گریه چیست؟ این عین همان گریهٔ بر امام حسین علیه‌السّلام است که می‌گوید: امام حسین علیه‌السّلام را کشتند و فلان و گریه هم می‌کند، اما وقتی که مسائل دیگر پیش می‌آید می‌بینیم که نه‌خیر، آقا هیچ ککش هم نمی‌گزد؟ عجب! پس آن گریهٔ تو بر امام حسین چه شد؟! مگر گریهٔ بر غلبهٔ ظلم نبود؟ مگر گریهٔ بر اسارت نبود؟ مگر گریهٔ بر کشتن نبود؟ مگر نبود؟ آیا بود یا نبود؟ آیا فقط همان ۱۴۰۰ سال پیش بود؟ آیا دیگر تمام شد؟ آن که تمام شد دیگر.

بالأخره قضیّهٔ کربلا هرچه بود تمام شد. هر مسئله‌ای، هر جنایتی، هر فاجعه‌ای، هر امر قبیح و وقیحی که بگویید، در این قضّیهٔ کربلا اتّفاق افتاد، ولی خب بالأخره تمام شد، چرا الآن داری گریه می‌کنی؟ الآن برای چه گریه می‌کنی؟ آیا بهتر نیست الآن که داری برای سیّدالشّهدا گریه می‌کنی، بر عقب افتادن خودت از آن مسیر سیّدالشّهدا گریه کنی؟ بر محرومیّت خودت از عدم متابعت امام علیه‌السّلام گریه بکنی؟ آیا بهتر نیست این گریه را انجام بدهی که من از این متابعت، عقب افتادم؟! امام علیه‌السّلام با فرزندانش، با خاندانش، با شیعیانش رفت و به مقصد رسید و من از این قافله دور افتادم، چه کنم که به این قافله برسم؟ این گریه دارد.

لزوم توجه به مرام و روش زندگی اهل‌بیت علیهم‌السلام

بنشینیم نگاه کنیم به احوال امام حسین علیه‌السّلام، به احوال حضرت اباالفضل علیه‌السّلام، به احوال دوستان، به احوال شیعیان، به آن مسائلی که در آن موقع اتفاق افتاد، به وعده و وعیدهایی که به اصحاب سیّدالشّهدا دادند، به وعده و وعیدهایی که

به اطرافیان دادند و آنها را از آن حضرت جدا کردند، به اینها فکر کنیم، هم با وعده: گندم ری، حکومت ری؛ هم با وعید: اینکه باغت را از تو می‌گیریم، باید این کار را بکنی والاّ پستت را از تو می‌گیریم و تو را از پستت برکنار می‌کنیم. خب برکنار کنید. مگر در طول تاریخ، همیشه حکّام ظلم و جور از این دو حربه برای بقاء خودشان استفاده نکردند؟! مگر نکردند؟ چطور وقتی که قضیه به بنده رسید، دیگر حکم تعطیل شد؟! حکم عوض شد؟! آیا باید با یک وعده بروم و با یک وعید جدا بشوم؟! این قضایا همیشه بوده، همیشه بوده! قضیه چه شد؟! این گریه دارد والاّ امام حسین علیه‌السّلام را کشتند، خب کشتند و تمام شد دیگر، ۱۴۰۰ سال هم گذشت، قضایا تمام شد، حضرت را شهید کردند و خاندانش را هم اسیر کردند، بسیارخوب قبول داریم. از این کشتن‌ها هم در تاریخ خیلی اتفّاق افتاده و از این اسارت‌ها هم خیلی اتّفاق افتاده، فقط اختصاص به امام حسین و اهل بیتش که نداشته است، اما این جریان کربلا برای منِ امروز و امشب چه پیامی دارد؟ برای الآنِ من چه پیامی دارد؟ من الآن باید به آن پیام

نگاه کنم.

جناب آقای حاج عبدالزّهرا گرعاوی به آن پیام توجّه نکرد، مرتب گریه می‌کرد، گریه می‌کرد که ای حسین چه‌کارت کردند؟! ای فلان کردند! کشتند! چه کار کردند. خب بله، یاد سیّدالشّهدا نور می‌آورد، فضا را عوض می‌کند. همهٔ اینها به جای خود، قبول داریم، ولی قدرتش چقدر است؟ چقدر است؟ شما وقتی که می‌آیید سر یک سفره می‌نشینید، چه مقدار می‌توانید از این سفره میل کنید؟ چه مقدار؟ بسته به این است که وقتی وارد این مجلس می‌شوید تا چقدر گرسنه هستید؟! می‌گویند: «عزا آن وقتی است که انسان دو جا دعوت داشته باشد! باید چه کار کند؟! باید یک جا برود بخورد و بعد دوباره برود یک جای دیگر. خب می‌گوید: نه از اینجا چیزی می‌فهمیم نه از آنجا.» اگر فرض کنید که آمدیم اینجا نشستیم و گرسنهٔ گرسنهٔ گرسنه بودیم، خب بالأخره یک شکمی از عزا درمی‌آوریم و خلاصه هرچه هست می‌خوریم! بله دیگر، آن مقداری که گنجایش و اشتها هست می‌خوریم؛ گفت:

این خوب است، این خیلی خوب است.

حالا یک وقت هم می‌آییم اینجا نیم‌سیر هستیم، گرسنهٔ گرسنه نیستیم، وقتی که می‌آییم سر سفره می‌نشینیم، نصف غذایی که برای ما می‌کشند، دیگر می‌بینیم جا نداریم، مرتب می‌گویند: آقا بفرمایید میل کنید، می‌گوییم: نه، خیلی ممنون، دیگر کافی است، جا نداریم. یک وقت هم می‌آییم اینجا و فرض کنید که غذا خوردیم، با رودربایستی صاحب‌خانه داریم می‌آییم سر سفره، ولی غذا خوردیم، [در این‌صورت دیگر نمی‌توانیم هیچ غذایی بخوریم.]

خدا رحمت کند، آن زمان‌ها یکی از رفقای مرحوم آقا که یک وقت با ایشان گرم بود و حالاتی هم داشت و خیلی هم باهم رفیق بودند ولی بعد همین قضایایی که عرض کردم، ایشان هم مشمول همین مسائل شد و مرحوم آقا دیگر ارتباطشان را قطع کردند و دیگر به‌طورکلّی تا آخر عمر هم اصلاً ملاقاتی نداشتند، تا آنجایی که بنده می‌دانم، چون آن شخص فوت کرد و از دنیا رفت. و حتّی خود مرحوم

---

[1] امثال و حکم، دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۳۱.

آقا یک نوشته برای سنگ قبرش نوشتند و به پسر او دادند، عباراتی که در آنجا هست عبارات، عبارات خیلی جالبی است و نشان دهندهٔ میزان و مرتبهٔ خود همین شخص است، یعنی در عین اینکه عبارات، عبارات خیلی محترمانه و مؤدّبانه و با تجلیل و تعظیم است ولی خب حساب دارد.

کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد ابن مسعود

یک قضّیه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هست که شخصی دربارهٔ اصحاب پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از حضرت سؤال می‌کند، روایت از امیرالمؤمنین است که ابن‌التیّهان که بود، جعفر طیّار که بود، حمزه که بود، حضرت راجع به هر کدام از اینها یک مطلب را می‌فرمایند، بعد می‌رسند به ابن مسعود...

ابن مسعود کسی بود که در زمان پیغمبر صدایش خوب بود، صدای محزونی داشت، صدای حزینی داشت و پیغمبر به ابن مسعود می‌فرمودند: «قرآن بخوان» و این می‌خواند و پیغمبر هم گریه می‌کردند،

همین‌طور اشک از چشمان پیغمبر می‌آمد،[1] عبدالله بن مسعود، ولی ما در زمان امیرالمؤمنین می‌بینیم که مسائلی اتفّاق افتاد و خلاصه او پای قضّیه و کار نایستاد.

وقتی که از ابن مسعود می‌پرسند، تا آنجایی که در ذهنم هست، حضرت می‌فرمایند: **«قَرأ القرآن فَوقفَ عندَه؛** قرآن را می‌خواند ولی همان جا ایستاد.»[2] این می‌دانید یعنی چه؟ یعنی به عمق قرآن نرفت، صدایش خوب بود، از خواندن قرآن خوشش می‌آمد، می‌نشست فرض کنید که قرآن می‌خواند. و همین‌طور هم بود، در مسجد مدینه می‌نشست و قرآن می‌خواند و مردم هم می‌آمدند دور او و پیغمبر هم اتفّاقاً می‌فرمودند: «قرآن بخوان» حالا پیغمبر گریه می‌کرد و اشکش جاری می‌شد و از خواندن این قرآن به کجاها می‌رود! به آنجاهایی که نه عقلی ادراک می‌کند و نه فهمی می‌تواند به آنجاها برسد!

---

[1] رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

[2] حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۰۱:

«عن أبی‌البختری. قال: سئل علی بن أبی طالب عن ابن مسعود فقال: **"قرأ القرآن ثم وقف عنده، و کفی به."**»

ابن مسعود هم قرآن را می‌خواند ولی همین، دیگر تمام شد، خیلی‌خوب است دیگر، خواندیم دیگر. حالا قرآن باشد خیلی خوب است یا شعری باشد، دکلمه باشد، قشنگ باشد، جالب باشد، معانی خوبی داشته باشد، آن را می‌خوانیم.

«قرأ القرآن و وقف عنده»؛ «وقف عنده» یعنی همان جا ایستاد، در همان ظاهر قرآن توقّف کرد و جلوتر نرفت. لذا عبدالله بن مسعود از افرادی بود که بالأخره در همین حد بود دیگر، نصیبش دیگر در همین حدود بود، بیش از این نبود. حضرت هر کدام را بیان می‌کنند و برای هر کدام مطلبی را می‌فرمایند.

حالا ما که این مجلس را داریم، مجلس سیّدالشّهدا را داریم، این عزاداری را داریم، باید چه بکنیم؟ آن شخصی که سیر است، وقتی که می‌آید اینجا سر سفره، دیگر نمی‌تواند غذا بخورد.

این قضیه را داشتم می‌گفتم، داشت فراموشم می‌شد، قضّیهٔ این بنده‌خدا را، بعضی از دوستان ما نقل می‌کنند:

یك وقت وسط زمستان بود، این شخص رفته بود در یکی از شهرستان‌ها، کرسی هم بود و نشسته بودند و قرار بود که او هم بیاید، یکی از افرادی که در آن مجلس

شرکت داشت و او را هم برای شام دعوت کرده بودند که بیاید و با آنها شام بخورد، اینها مقداری نشستند و دیدند که آن شخص نیامد. این شخص رو می‌کند به بقیه و می‌گوید: «بابا شام را بیاورید بخوریم، بابا این الآن با زنش نشسته و دارد شام می‌خورد!» (این را بنده دارم می‌گویم: ما را سر کار گذاشته، شام را بیاورید بخوریم، گرسنه هستیم، حالا این بعد پیدایش می‌شود!) خلاصه رفتند شام را آوردند و بعد از اینکه شام تمام شد، یك‌دفعه دیدند این آمد و گفت: «آی ببخشید و دیر شد و...» گفت: «بابا بنشین، ما را سر کار گذاشتی! نشستی با زنت شام خوردی؟! آن پرتقال سبز هم که زنت داشت برای تو پوست می‌کند که خیلی خوشمزه بود!» این سرش را پایین انداخت! او گفته بود: «این که می‌آید اینجا، دیگر میل به غذا ندارد!» آخرِ غذا آمد و کناری نشست.

آدم شوخی بود، ولی علیٰ‌کلّ‌حال خب هر چیزی را هم نباید گفت، انسان هر چیزی را نبایستی که بیان کند!

لزوم اخلاص در انعقاد مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام و لزوم اجتناب از کثرات در این‌گونه مجالس

حالا این شخصی که می‌آید در سر سفره می‌نشیند، این که نمی‌تواند زیاد بخورد، یک قاشق، دو قاشق می‌خورد، دیگر نمی‌تواند بخورد. [چون سیر است و قبلاً غذا خورده است.] مجلس عزای سیّدالشّهدا مثل سر سفره می‌ماند. شما که می‌آیی در این مجلس عزا می‌نشینی [باید دنبال کسب معرفت باشی و از این مجلس بهره ببری.] البتّه اگر مجلس، مجلسی باشد که برای پرچم و بیا و برو و دار و دسته و کاغذ این‌طرف و آن‌طرف در شهر زدن و از این قضایا باشد، خُب از اوّل اگر دور این مجلس را خط بکشید، بهتر است، آن حالی را هم که قبلاً داشتید در این مجلس ازدست می‌دهید! فضا، فضای کثرت

است. روضه، روضهٔ کثرت است. دارد روضه می‌خواند یک‌دفعه می‌گوید: «حضرت آقا تشریف دارند»! خب هستند که هستند، تشریف دارند که دارند دیگر، تو روضه‌ات را بخوان. بالای منبر دارد حرف می‌زند، می‌گوید: «فلان آقا هم حضور دارند»! خب دارند که دارند! چه ربطی به روضهٔ تو دارد ؟! به منبر تو چه ربطی دارد؟! مگر بقیّه اینجا گوساله هستند و آن یکی فقط آدم است که حضرت آقا هم تشریف دارند!

این مجلس را نروی، بهتر است، یعنی آن حالی را هم که قبل از آن مجلس هست، در این مجلسِ امام حسین علیه‌السّلام ازدست می‌دهی! در این‌طور مجلس‌ها ازدست می‌دهی!

نه، اگر مجلس، مجلسی باشد که از روی صفا باشد، از روی صدق باشد، مجلسی باشد که همه باهم باشند، همه قشنگ یک جا بنشینند، [خب به‌مقدار نیتشان از این مجلس بهره می‌برند. اما] نه‌اینکه یک طرف یک عدّهٔ خاصّی بنشینند، بقیّه هم آن وسط بنشینند! نه همهٔ اینها در یک فضای دیگری

است.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

مجلس ما همه باهم هستند، این‌طور نیست که حتماً یك عدهٔ خاصی کنار باشند، همه می‌آیند و در مجلس کنار هم می‌نشینند، معمّم باشد می‌آید می‌نشیند، [غیر معمم هم باشد می‌آید می‌نشیند.]»

آن افرادی از رفقا که در همان مجالس مرحوم آقا بودند، یادشان هست، هر کسی که می‌آمد اگر جا بود، می‌آمد کنار دیوار می‌نشست و تکیه می‌داد، حالا چه معمم چه غیر معمم، چه جوان چه مسن، البتّه ایشان می‌فرمودند: «به کسانی که مسنّ هستند جا بدهید که تکیه بدهند، محترم هستند، سنّشان بالاتر است.» ایشان رعایت احترام آنها را می‌کردند. ولی حالا اگر جا نبود خب همه وسط مجلس می‌نشستند، وسط مجلس، هم معمّم بود و هم غیر معمّم بود، باهم قاطی بودند، باهم یکی بودند. اینها چیزهایی است که رعایت نکردن آنها، حال و هوا را عوض می‌کند و از آن صفا بیرون می‌آورد. رعایت این مسائل، [لازم است.]

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد

الآن هر کسی که وارد می‌شود می‌گویند: «صلوات بفرستید.»! خب برای چه صلوات بفرستید؟! خب آن‌هم مثل بقّیه می‌آید کناری

می‌نشیند، منبری باید صحبتش را بکند، منبری باید حرفش را بزند، نباید حرف بشکند، نباید اذهان متوّجه بشود. چرا می‌گویند: «سلام کردن بر خطیب کراهت دارد»؟ به‌خاطر اینکه مطلب از دستش می‌رود. چرا سلام کردن بر شخص مصلّی کراهت دارد؟[1] سلام کردن که این‌قدر مستحّب است![2] پس چرا کراهت دارد؟ چون حضور قلبش ازبین می‌رود والاّ جواب دادن و «علیکم السّلام» که خب ذکر است، خود سلام، ذکر است، «علیکم السّلام»، خودش ذکر است، «السّلام علیکم»، ذکر است. در تشّهد هم داریم: «السّلام علیك ایّها النبی...، السلام علینا و علی عباد الله الصّالحین»، «السّلام علیك» خودش ذکر است. سلام به معنای سلامت و امن است، مقام سلام یعنی مقام امن؛ مقصود از سلام، نزول امن و طمأنینه و سکونت از ناحیهٔ پروردگار است، ولی همین ذکر را در هروقتی نباید گفت، همین ذکر گفتن، در آنجا خلاف است، هر جایی که

---

[1] الخصال، ج ۲، ص ۴۸۴.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۴۴ ـ ۶۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۵ ـ ۶۱.

ذکر نیست! هر جایی که هر ذکری را نمی‌توان گفت.

لزوم عمل برطبق دستور ائمه و اولیای الهی برای رسیدن به مقصود

مثلاً در مورد نماز داریم:

وقتی که مصلّیّ از نماز فراغت پیدا می‌کند باید سجدهٔ شکر به جا بیاورد[1] و بعد هم تسبیحات حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها،[2]

به ما این‌طور یاد دادند، یاد دادند که این‌طور کنید، خب می‌توانستند بگویند که بعد از نماز دو خط شعر بخوانید، می‌توانستند بگویند که بعد از نماز بلند شوید «السّلام علیك یا اباعبدالله» بگویید. مگر «السّلام علیك یا اباعبدالله» گفتن، بد است؟! هان؟! نه بد نیست ولی بعد از نماز بد است، بله بد است، چون برخلاف دستور است، دستوری که از ائمّه علیهم‌السلام آمده، باید آن را انجام داد، «السّلام علیك یا اباعبدالله» برای یک وقت دیگر است، برای یک فرصت دیگر است.

ما حج که مشرّف بودیم، در همان سفر اوّلی که با مرحوم آقا مشرف شدیم، مرحوم آقا به یکی از

---

[1] عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۸۱؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۵ ـ ۷.

[2] وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴۳۹ ـ ۴۴۱.

همین دوستانی که به رحمت خدا رفته، از همین مسجدی‌ها که آن سال هم بودند، فرمودند: «صبح‌ها دعای صباح بخوان.» او هم صبح‌ها دعای صباح می‌خواند. آنهایی که آنجا بودند، چند نفرشان از این هیئتی‌ها بودند، (بله از آن هیئت‌هایی که از بنده مطالبی دربارهٔ آنها شنیدید، ذکرِ خیرِشان را از بنده شنیدید! از آن کلّه‌گنده‌های هیئت‌های طهران بودند.) آن موقع ما مدینه بودیم، چند روزی که گذشت یک روز یکی از اینها به همین بنده‌خدایی که دعای صباح می‌خواند گفت: «آخر ما نفهمیدیم که این دعای صباح دیگر چیست؟ زیارت عاشورا بخوانید! این‌حرف‌ها چیست؟!» آن بنده‌خدا گفت: «آقا فرمودند: "دعای صباح بخوانید".» گفت: «خب دعای صباح بخوان ولی بعد از آن‌هم برای ما زیارت عاشورا بخوان.»

آخر دعای صباح چه ربطی به زیارت عاشورا دارد؟! آن‌وقت می‌شود آش شله‌قلمکار، دعای صباح یک چیزی است، زیارت عاشورا یک چیز دیگر است. شما اگر دوتا دارو را با همدیگر قاطی

کنید و بخورید، دوتا دارویی که اینها مثلاً هر کدام مخالف با یکدیگر هستند و همدیگر را خنثی می‌کنند، [خب دیگر خوردن این داروها برای شما اثری ندارد و یا حتی ممکن است که برای شما خطرآفرین باشد.] زیارت عاشورا انسان را در یک فضایی می‌برد، دعای صباح در یک فضای دیگری می‌برد. دعای صباح در فضای جمالیه است، البته نمی‌توان گفت زیارت عاشورا در فضای جلالیه است ولیکن خب از نظر احساس رأفت و عطوفت و احساس رقّت و برائت و ظلم که همان جنبهٔ قهاریّت و جلالیّت و... است، مقداری در زیارت عاشورا هست، برائت از اعداء ولایت، برائت از دشمنان ولایت، برائت از صادّین از سبیل اهل‌بیت علیهم‌السّلام همراه با سلام باید باشد، هر دوی آنها باید باشد.

خلاصه آن بنده‌خدا آمد پیش مرحوم آقا و گفت: «اینها به من فشار آوردند که زیارت عاشورا بخوانم!» مرحوم آقا فرمودند: «آقا برای ما دعای صباح را بخوان، ما بلند می‌شویم می‌رویم، بعد برای آنها هرچه می‌گویند بخوان، تا آخر مفاتیح را دوره کن.»

لذا وقتی که دعای صباح را می‌خواندند و تمام می‌شد، ما بلند می‌شدیم می‌آمدیم. مرحوم آقا بعد از دعای صباح دیگر نمی‌نشستند، البته گاهی اوقات هم می‌نشستند، چه‌کار کنند دیگر؟! واقعاً چه‌کار کنند؟! من واقعاً برای مظلومیت مرحوم آقا [غصه می‌خوردم!] آدم احمق به این می‌گویند! همان کسی که می‌گوید زیارت عاشورا بخوان! آخر عالمی که خودت داری اعتراف به علمش می‌کنی و می‌گویی که من مثل این عالم ندیدم، این مرد بزرگ با این مراتب و با این خصوصّیات که داری می‌بینی، خب دیگر چه مرگت است که می‌گویی این کار را بکن، آن کار را بکن! به تو چه مربوط است؟! اگر برای زیارت عاشورا هم مجالی بود خب خودش می‌گفت، خودش می‌گفت که آقا زیارت عاشورا بخوان، همان‌طوری‌که همین عالم می‌گوید: در اینجا زیارت عاشورا بخوانید، در آنجا زیارت اربعین بخوانید، در آنجا چه بخوانید.» هر چیزی جایی دارد.

آن‌وقت اینکه عرض کردم همین است که می‌آیند و آدم را می‌برند در حال و هوای خودشان، و این آقا

هم باید چه‌کار کند؟ باید تبعیّت کند. حالا مرحوم آقا می‌فرمودند: «ما بلند می‌شویم می‌رویم، شما هرچه می‌خواهی بخوان!» ولی افراد دیگری هم می‌دیدم، افرادی که وابسته بودند و اهل علم بودند، آنها بله! هرچه آقایان بفرمایند مگر می‌شود که مطاع نباشند و مکرّم نباشند و مورد احترام نباشند؟! مگر می‌شود؟! چرا گوش می‌کردند؟! چون ارتباط قطع شده بود. ارتباط که قطع می‌شود باید به حرفشان گوش بدهیم، چون طناب قطع می‌شود باید به حرفشان گوش بدهیم! آن آقا از اوّل طنابی نداشت که حالا قطع بشود، وصل بشود، چه بشود، می‌گوید: «خب زیارت عاشورا بخوان، ما رفتیم.» هیچ، راحت است. ولی اگر طناب باشد، باید به فکر طناب بود، باید طناب را سفت نگه داشت که قطع نشود، پوسیده نشود، نازک نشود. «خوشبخت خودم که خر ندارم...» این را همیشه بخوانید، مرتب روزی چند مرتبه تسبیح دست بگیرید و با حضور قلب بخوانید! ثوابِ زیادی دارد! بنده می‌گویم: ثوابِ زیادی دارد، ثواب این شعر امشب بر من نازل شده که:

روزی چند مرتبه آقا؟! آیا صد مرتبه؟! نه آقا، چند مرتبه هم بگویید کافی است! والاّ این‌هم می‌شود یک قضیه. آقا فرمودند که ذکر بگویید! خب ذکرهای ما بالطّبع همین است دیگر!

لزوم سپردن خود به امام معصوم، تنها نیت انسان هنگام حضور در مجالس اهل‌بیت

این آقا هم چه؟! همین، گریه، عزاداری در همین حدّ! بیش از این نه. کسی که می‌آید در مجلس امام حسین علیه‌السلام، با چه نیتّی می‌آید در مجلس روضهٔ سیّدالشّهدا شرکت می‌کند؟! البتّه مجلس آن‌طوری، آن مجلسِ با حضور، آن مجلس با نور، آن مجلس با عمق، آن مجلس با روحانیّت، آن مجلس بدون کثرت، آن مجلس بدون کاغذ و نشریه و روزنامه، آن مجلس بدون رادیو و تلویزیون و کذا، آن مجلس، آن مجلسی که در آن مجلس، فقط ذکر خدا و پیغمبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد، و اینکه «چند نفر آمدند و نیامدند» در آن مجلس مطرح

---

[1] ضرب المثل.

نباشد. حتّی درِ منزل را هم می‌بندد، پیش می‌کند که زیاد کسی نیاید، پرچم ندارد، بساط ندارد، این دم و دستگاه‌ها را ندارد، این تئاتربازی‌ها را ندارد، این کلک‌ها را ندارد، مجلسِ امام حسین علیه‌السّلام آن‌طوری! بسیارخوب، به آن نیتّی که وارد آن مجلس می‌شویم، به میزان همان نیّت، سهمیه به ما می‌دهند، این است! به همان میزان.

حضور در مجلسی که با خلوص تشکیل شده باشد یعنی حضور در خیمهٔ امام معصوم

یک وقت وارد مجلس امام حسین می‌شویم و همه چیز را می‌خواهیم رها کنیم. یعنی وقتی وارد مجلس امام حسین علیه‌السّلام می‌شویم جلوی در، همه چیز را رها می‌کنیم و با دو لباس احرام وارد می‌شویم، می‌گوییم: سیّدالشّهدا ما آمدیم و هیچ چیز نداریم، نه زن داریم، نه بچه داریم و نه چیز دیگری.

زهیر بن قین بجلّی و... چه کردند؟ رها کردند. زن و بچّه را رها کردند، باغ و بوستانشان را رها کردند، دیر و دیارشان را رها کردند، قوم و خویش را رها کردند، آمدند در خیمهٔ امام حسین! تمام شد

دیگر. زهیر آمد به زنش گفت: «هر چه می‌خواهی بکن، هر جا که می‌خواهی بروی برو، هر کاری که می‌خواهی بکن، ما رفتیم، تمام شد.»[1]

آن مجلسِ سیّدالشهدا، همان فرستادنِ دنبال زهیر است، همان است. آن مجلسی که در آن اسم سیّدالشّهدا هست بدون این دلقلک‌بازی‌ها و تئاتربازی‌ها که کلّه را این‌طوری و این‌طوری می‌کنند، میکروفون را می‌اندازند هوا، فرض کنید که دوتا پشتک می‌زنند! نه، آن مجلسی که با آن خصوصیّات است که برای سیّدالشّهدا علیه‌السّلام است، آن مجلس، همان خیمه است، همان دعوت است، همان فرستادنِ دنبال زهیر بن قین است، خیمه همان است، آن موقع خیمه این‌طوری بود، با پارچه و چوب و فلان بود، الآن با تیرآهن و گچ و آجر است، همان است، تفاوتی نمی‌کند. حالا که در این مجلس آمدیم، چه نیّتی می‌خواهیم بکنیم؟! می‌گوییم: خدایا آن چیزی که به‌درد ما می‌خورد، همان را نصیب ما کن. حالا منبری حرفی به دهانش

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۷۳.

بیاید که به‌درد ما بخورد، ذاکر چیزی بگوید که به‌درد ما بخورد، یا نه، اصلاً نه به این کار داشته باشد، نه به آن کار داشته باشد، خود سیّدالشّهدا را در نظر بگیرد، آن‌هم که به دهانش آمده، آن را هم سیّدالشّهدا دارد به دهانش می‌اندازد، اخلاص داشته باشد، او (سیدالشهدا) می‌اندازد، از آنجا می‌آید، اگر اخلاص نداشته باشد، آن را برمی‌دارد و چیزهای دیگری می‌آید.

وقتی که می‌خواهیم وارد مجلس سیّدالشّهدا بشویم، وارد مجلس امام رضا بشویم، وارد مجلس ائمه علیهم‌السّلام بشویم، چه در ولادتشان و چه در شهادتشان، یا در مجلسی که به‌عنوان امام رضا است، اصلاً نه ولادت حضرت است و نه شهادت حضرت، حتماً مگر لازم است که ولادت یا شهادت باشد؟! در شبی می‌خواهیم ذکری از امام رضا بشود، ذکری از اهل‌بیت علیهم‌السلام بشود، این مجلس می‌شود خیمهٔ امام رضا، خیمهٔ امام سجّاد، خمیهٔ امام جواد علیهم‌السلام، حالا که می‌خواهیم وارد این مجلس و خیمه بشویم، این یعنی چه؟ این دیگر بستگی به نیّت ما دارد، قضیه «گر گدا کاهل بود...» است، با چه

نیتّی وارد می‌شویم، با هر نیتّی که وارد می‌شویم به همان مقدار به ما سهمّیه می‌دهند، به همان مقدار نصیب می‌دهند، می‌دهند. امتحان کنید ببینید که می‌دهند یا نمی‌دهند؟!

یک وقت وارد می‌شویم و می‌گوییم رفتیم در خیمهٔ امام جواد علیه‌السّلام، رفتیم در خیمهٔ موسی بن جعفر علیهماالسّلام، دیگر می‌خواهیم موسی بن جعفر ما را همان‌طوری کند که خودش می‌خواهد، ای امام جواد ما را همان‌طوری کن که خودت دوست داری، ما آن‌طور می‌خواهیم. بعد امام جواد می‌فرماید: این است، می‌گوییم: باشد؛ می‌فرماید: آن است، می‌گوییم: باشد؛ می‌فرماید: این شرط را دارد، می‌گوییم: باشد.

زهیر این‌طوری آمد دیگر! حضرت نفرمودند که بیا ولی زنت را باید برای خودت نگه داری، هوای او را داشته باشی، چه‌کار کنی و... . چرا؟! چون دیگر تمام است، دو روز دیگر قضیه تمام است، قضیهٔ کشت و کشتار است، قضیّهٔ شهادت است.

آنهایی که آمدند و شب عاشورا برگشتند، آنها

نیّات دیگری داشتند:

می‌آییم و با امام حسین هم هستیم و او را هم کمک می‌کنیم، کمک می‌کنیم، شمشیر می‌زنیم، إن‌شاءالله حضرت می‌آید و غلبه می‌کند و خلاصه دورش را داریم دیگر، تواضع هم می‌کنند و می‌گویند: ما را به‌عنوان یکی از نوکرهایت بپذیر، ما را به‌عنوان همان کفش جفت‌کن جلوی در و... بپذیر!

دنبال کفش جفت‌کنی است نه دنبال خود امام حسین؛ دنبال این‌طرف و آن‌طرف رفتن و چای دادن است نه دنبال امام حسین؛ دنبال با امام حسین این‌طرف و آن‌طرف رفتن است، خود امام حسین را کاری ندارد! (توجّه به عرضم می‌کنید؟!) خود امام حسین بالا است و هیچ کسی به او نمی‌رسد، در مرتبه‌ای هست که در آن مرتبه، باید لاقید بود، لاحدّ بود، باید از همهٔ تقیّدات بیرون آمد، مثل زهیر که از همه چیز بیرون آمد؛ مثل حبیب که از همه چیز بیرون آمد؛ مثل مسلم که بیرون آمد، از همه چیز بیرون آمد دیگر. دیگر چیزی نبود تااینکه بخواهد درقبال امام حسین عرض اندام کند. فقط سیّدالشّهدا ماند و بس!

در قضیّهٔ کربلا، فقط سیّدالشّهدا بود و بس

در قضیّهٔ کربلا، فقط سیّدالشّهدا بود نه‌اینکه ۷۲ نفر، نه‌اینکه برادرانشان، نه‌اینکه حضرت اباالفضل علیه‌السلام، فقط یک نفر بود آن‌هم سیّدالشّهدا در مظاهر مختلف: به‌صورت حبیب، به‌صورت مسلم، به‌صورت حضرت اباالفضل، به‌صورت حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام، به‌صورت...، یک واحد بود، آن یک واحد، خود سیّدالشّهدا بود.

لذا اینکه جریان کربلا با بقیهٔ جاها فرق می‌کند، به‌خاطر این است، به‌خاطر این مسئله است که آنهایی که آمدند و با آن حضرت بودند، آنها دیگر نبودند، نبودند، بدنشان بود، اما اراده‌ای نداشتند، (کسی که اراده ندارد چیست؟ خب چیزی نیست، شأنی ندارد، شخصّیتی ندارد.) اختیاری نداشتند. به سیّدالشّهدا می‌گفتند: می‌خواهی بکشی بکش، نکشی نکش. ده دفعه بکشی، هزار دفعه بکشی، هر کار می‌خواهی بکنی بکن. اختیار ندارد، از هر دو عالم راحت شده؛ هم از دنیا و هم از آخرت، خودش را خلاص کرده، خلاصِ خلاص. بنابراین دیگر زهیری وجود ندارد،

دیگر حبیبی وجود ندارد، دیگر مسلمی وجود ندارد، دیگر اباالفضلی وجود ندارد، فقط می‌شود یک واحد.

حالا متوجّه شدیم وقتی که اولیاء می‌گفتند: «در قضّیهٔ کربلا وحدت حاکم بود» این قضیه معنایش چیست؟ در مسئلهٔ کربلا وحدت حاکم بود ولی در قضّیهٔ صفّین این‌طور نبود؛ در جنگ احزاب این‌طور نبود؛ در جنگ خندق این‌طور نبود، همه قسم قر و قاطی داشت، اگر قر و قاطی نداشت که نمی‌رفتند و بعد از سه روز دست از پا درازتر برگردند! قر و قاطی بود دیگر؛ در احد قر و قاطی بود؛ در جنگ‌های پیغمبر همه قاطی داشت ولی در کربلا قاطی نبود، هیچ قاطی نبود! ناب ناب ناب بود و فقط او حاکم بود.

جدا شدن از ولایت یعنی خسران در دنیا و آخرت

خب این فرد (حاج عبدالزهرا گرعاوی) که از ولایت جدا شد، حالا به‌واسطهٔ آن خصوصیّاتی که داشته و کاملاً در آن موقعیّت نبوده که این شیطنت شیاطین در او تأثیر نگذارد و وسوسهٔ خنّاسان در او

تغییر و انحراف ایجاد نکند، لذا شما می‌بینید که این شخص می‌رود و در همان مجالس شرکت می‌کند، خیلی هم تحویلش می‌گیرند، وقتی که در ایران می‌آید، در مجالسی که بوده من یادم هست که شرکت می‌کرد، بیا و برو و... داشت، فلانی آمده، فلانی آمده، فلانی آمده، ولی وقتی که برای دیدن آقا می‌آید، (مرحوم آقا که به دیدن او نمی‌روند، شاید هم اصلاً اطّلاع نداشتند) با یک نفر برای دیدن مرحوم آقا به همان منزلی می‌آید که قبلاً ایشان در آن منزل بودند، و راه هم زیاد بود، ایشان توسّط یکی از فرزندانشان پیغام می‌دهند که به فلانی بگویید: «من با شما ملاقات نمی‌کنم»! این را می‌گویند: آدم آزاد و حرّ و فهیم!

این شخص از کربلا آمده، قبل از این‌هم که به اینجا (به منزل مرحوم آقا) بیاید روضه خوانده، اهل توسّل هم هست، در مجالس هم شرکت می‌کند، در همین مجالسی که خب دوستان ایشان بودند شرکت کرده، حالا تازه او هم آمده به دیدن مرحوم آقا، با اینکه او زائر کربلا است! عجب! عجب! قضّیه دارد

خیلی باریک می‌شود! آن آقایی که می‌گوید: «شخصی که از زیارت می‌آید، انسان باید برای زیارت او برود نه‌اینکه او برای زیارت انسان بیاید.» این حرف‌ها را ما از آنها شنیدیم دیگر. مثلاً شخصی که از زیارت مشهد می‌آید، او نباید به دیدن ما بیاید، ما باید به دیدن او برویم، چون از زیارت امام رضا علیه‌السلام آمده. شخصی که از سفر کربلا می‌آید، نباید او به دیدن ما بیاید، ما باید به دیدن او برویم، همین‌طور [اماکن زیارتی دیگر.] همهٔ اینها هست ولی ایشان پیغام می‌دهد که من شما را زیارت نمی‌کنم، به دیدن شما نمی‌آیم، حتی به خانهٔ او آمده ولی ایشان می‌گوید: من به دیدن شما نمی‌آیم. چرا؟ چون تو از اصل جدا شدی، تو الآن تبدیل به چوب شدی. چوب هم چوب خشک است که فقط به‌درد سوختن می‌خورد. تابه‌حال شاخه بودی، شاخه سبز بود، برگ داشت، رشد داشت، میوه داشت، الآن دیگر تو آن حال و هوا را نداری، فقط گریه است، امّا گریهٔ تو با آن گریه، دیگر فرق می‌کند، نفَس تو با آن نفَس قبلی فرق می‌کند. اینها مسائلی است که ما باید بفهمیم.

توجه به ولایت، اصل و اساس در اسلام و تشیع

آنچه بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مردم را گول زد، همین حرف‌ها بود، دیدند اینها سنّشان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم بیشتر است و پدرزن پیغمبر هم هستند و آمدند دارند همان کار پیغمبر را هم می‌کنند. خب دیگر چه می‌خواهیم؟! منبر می‌خواهیم که این دارد می‌رود، (البتّه نمی‌دانیم که در دستشان پنج‌تا انگشت دارند یا شش‌تا!) منبر می‌خواهیم، می‌رود؛ نماز بخواهیم، می‌خواند؛ نماز جمعه بخواهیم، آقا می‌آید نماز جمعه را هم تشکیل می‌دهد؛ همهٔ کار را انجام می‌دهد؛ دستور جهاد هم می‌دهد، البتّه خودش در خانه می‌نشیند! دستور جهاد هم می‌دهد؛ دستور جنگ هم می‌دهد؛ فلان می‌کند. خب حالا یا علی باشد یا این، هم‌چنین فرقی هم نمی‌کند، مسئله خیلی تفاوتی ندارد.

چرا این‌طور فکر می‌کند؟! چون فهم ندارد. حالا آیا باید پشت سر این آقا رفت و نماز خواند؟ نه دیگر! دیگر نباید پشت سر او رفت. این شخصی که الآن آمده درمقابل علی ایستاده، غاصب است، غصب

کرده و غاصب ارزش ندارد. غاصب، چوب خشک است، آنچه ارزش و طراوت دارد ایمان است، ولایت علی است، آن حیات دارد، آن طراوات دارد، آن رشد دارد، آن میوه دارد. اما میوهٔ این، حنظل است، تلخ است، زهر مار است، سمّ است، مهلک است، دنبال او رفتن، انسان را به خسارت ابدی دنیا و آخرت می‌رساند.

البته خب این شخص (گرعاوی)، همین شخصی که عرض کردم، این بعداً خداوند توفیق داد و دستش را گرفت و دوباره حالا شاید باز به‌واسطهٔ همان مقداری که به همان مقدار صفا داشت، همان عنایت ائمه و سیّدالشّهدا علیهم‌السلام شامل حالش شد و دوباره برگشت و توبه کرد و اظهار ندامت کرد و خلاصه با ولاء از دنیا رفت. خدا عاقبت همهٔ ما را به‌خیر کند دیگر، بالأخره وضعیّت و مسئله به این کیفیّت است که انسان باید مواظب باشد و بداند که آنچه اصل و اساس است، آن چیست، اصل و اساس، امام است، امام علیه‌السّلام اصل و اساس است، نماز، همه نماز می‌خوانند؛ روزه، همه می‌گیرند؛ حج را همه می‌روند؛ زکات را می‌دهند؛ این‌همه پول

این‌طرف و آن‌طرف دارد خرج می‌شود، می‌دهند، اما اینها بدون امام فایده‌ای ندارد، بدون ولایت امام علیه‌السّلام نتیجه‌ای ندارد، بدون توجّه به امام عصر ارواحنا له الفداء و او را حاضر و ناظر دیدن و در تحت اراده و اختیار او درآمدن و سلب اراده و اختیار از خود نمودن، اینها نتیجه و فایده‌ای ندارد. قضیه این است. والاّ مجالس، محافل، نماز جماعات، نماز جمعه‌ها، بیا و بروها، بالا و پایین‌ها، همهٔ اینها دکور است، همهٔ اینها! اصل و اساس، ولایت امام علیه‌السّلام است که آن را باید مدّنظر قرار داد.

ولایت یعنی خروج از خود و جایگزینی امام به جای خود

ولایت یعنی چه؟ یعنی خروج از خود و جایگزینی امام به جای خود، این معنا، معنای ولایت است. انسان از خودش بیرون بیاید، از ارادهٔ خودش بیرون بیاید، از اختیار خودش بیرون بیاید و به جای او که حالا درآمده، باید چه چیزی را بگذارد؟ بالأخره باید با یک چیزی پر شود، آن چیزی که باید با آن پر شود، می‌شود چه؟ می‌شود ارادهٔ امام، اختیار امام و میل و رغبت امام علیه‌السّلام. آن باید بیاید به

جای آن تا آن‌وقت این عمل انسان جان پیدا کند، قدرت پیدا کند که انسان را عبور بدهد و از کثرت بیرون بیاورد و به تجرّد ببرد والاّ جان ندارد؛ **«قرأ القرآن و وقف عنده»**، همین قرآن می‌خواند، قرآن را می‌خواند. الآن این‌قدر حافظ قرآن وجود دارد، اصلاً نه آیه ای را می‌فهمند که چیست و نه معنای آن را! حافظ قرآن هستند و صدایشان هم خوب است.

لزوم برگزاری مجالس با خلوص نیت

خب خیال می‌کنم که امشب، دیگر صحبت به این مقدار کفایت کند و إن‌شاءالله تتّمهٔ مطالب برای مجلس بعد.

شاید هم خب بالأخره صلاح بر این بوده که ما از آنچه در نظر داشتیم فاصله بگیریم و مسائل دیگری بیاید و مطرح بشود. علیٰ‌کلّ‌حال هرچه از دوست می‌رسد، نیکو است، و این مجالس و محافل هم برای همین قضیّه است، برای همین مطلب است. در همین مجلس خودمان، اگر نیتّمان، همین آمدن و مجلسی داشتن و اینکه این مجلس ترک نشود، نگهش داریم که ترک نشود، [اگر نیت این باشد، این فایده‌ای ندارد.]

بعضی از معمّمین هستند که اینها به فرزندانشان توصیه می‌کنند: (از اینها خیلی دیده شده و شنیده شده) «نگذارید که این لباس که تابه‌حال در این خاندان ما بوده، این لباس با عدم تعمّم و تلبّس شما ازبین برود، این لباس باید در خانوادهٔ ما یکی پس از دیگری بماند.»

کسی که می‌خواهد به لباس اهل علم دربیاید نباید به این فکر باشد که نسل اندر نسل ما عالم بودند پس این قضیّه را بین خودمان نگه داریم. اینها بازی است. خودت باید ببینی که چه می‌فهمی و چه راهی را انتخاب می‌کنی و برای چه این کار را می‌کنی! به آن که حالا قبلاً بودند نباید کار داشته باشی.

این مجالس باید بر این اساس تشکیل بشود، آمدن باید بر این نیّت باشد که انسان بیاید و نیتّش را خالص کند و ببیند که خداوند چه تقدیر می‌کند. من هیچ‌وقت، یعنی غالباً این‌طور بوده که وقتی که در اینجا می‌آیم، خب مطالبی در ذهنم هست، تصوّراتی می‌کنم که مطلب را در حول و حوش اینها بیان کنم ولی در عین حال می‌گویم شاید قضیّه یک طور

دیگری شد. خیلی در این فکر که همان مسائل را دنبال کنم و در حول و حوش همان مسائل صحبت کنم، نبودم. البتّه خب حالا ما از خودمان خیلی هم تعریف نکنیم، شاید هم بتوانیم اسم این را نوعی بی‌بندوباری بگذاریم، معلوم نیست قصدمان از این کار چه باشد! ولی علیٰ‌کلّ‌حال ما می‌گوییم: خدایا هرچه بود و هرچه خودت پیش آوردی. و مقصود هم همان است. ما باید نیّت خود را برای این‌گونه مجالس خالص کنیم، وقتی که خالص کردیم، رزق و روزی می‌رسد، به حرف بنده هم نیست، رزق و روزی می‌رسد؛ آنچه باید به ما برسد، می‌رسد؛ آن فایده‌ای که باید برسد، آن فایده می‌رسد، شاید از هیچ‌کدام از حرف‌هایی که زده می‌شود آن نتیجه گرفته نشود، از یک جای دیگر، از یک خصوصیّت دیگر آن نتیجه گرفته شود. نیّت باید برای انسان خالص باشد که: **«انّما الأعمالُ بالنّیات»**.[1]

مراقبات و دستورات اولیای الهی در ماه

---

[1] مصباح الشریعة، ص ۵۳.

ذیقعده و ذیحجه

در ماه ذیقعده هستیم و خب ماه ذیحجّه را هم که در پیش داریم، رفقا طبعاً از مطالبی که مربوط به این ایام است اطّلاع دارند، از جمله تذکّراتی که بزرگان در این ماه می‌دادند: مراقبهٔ بیشتر و گرفتن روزهٔ بیشتر، به‌خصوص در دههٔ ذیحجّه، آن نُه روز را روزه گرفتن و اذکار دههٔ ذیحّجه را گفتن و خلاصه از فضایل ماه ذیقعده بهره‌مند شدن، بود. و برای افرادی که توفیق پیدا می‌کنند که زیارتی مخصوص حضرت علی بن موسی‌الرّضا علیهماالسّلام را مشرّف بشوند که خب این زیارت را انجام بدهند و خب کسی هم که نمی‌تواند، اگر از همان منزل خود آن حضرت را زیارت کند قبول است و حضرت آن زیارت را می‌پذیرند و لازمهٔ کرم آنها هم همین است، لازمهٔ کرم و بزرگواری آنها همین است که آنها معیارها و مسائل دیگری را در نظر دارند.

درخواست فهم و همت از خداوند متعال

خداوند إن‌شاءالله به ما توفیق بدهد که بتوانیم نسبت به مبانی مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام فهم پیدا کنیم و ادراک پیدا کنیم. و خلاصه باید بدانیم که اگر

بخواهیم فهم خودمان را در حدّ مردم عادی قرار بدهیم، کلاه سر ما رفته است، کلاه سر ما رفته است! شما دارید می‌بینید! همیشه هم همین‌طور بوده! میزان فهم چقدر است؟! میزان تمایلات چقدر است؟! مقدار شعور ما چقدر است؟! داریم می‌بینیم دیگر! این چیزها را داریم با چشم خودمان می‌بینیم، در عین حال هم احساس می‌کنیم که بالاتری هم هست، مسائل بالاتری هم هست، مطالب بالاتری هم هست که نصیب کسی نمی‌شود.

امیدواریم خداوند توفیق بدهد که ما اوّلاً فهم پیدا کنیم و بعد اهتمام و عمل برطبق آن فهم را داشته باشیم و امور خود را با مکتب اهل‌بیت علیهم‌السّلام تطبیق بدهیم.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد